

چرا تاریخ را تحریف میکنند؟!

من، برای نخستین بار، با تماشای برنامه تلویزیونی بانو " زهره یوسف داوود " که چندی قبل بمناسبت نود و پنجمین سالروز اعاده استقلال افغانستان، از طریق امریکا پخش گردید، با سیما و صدای یکی از هم میهنانم بنام " داکتر زمان ستانی زی " آشنا شدم. البته نه تنها صدا و سیمای این هم وطن برایم تازه گی داشت ((یعنی او را هیچگاه ندیده بودم)) ، بلکه اظهارات بی بنیاد ایشان بخاطر وارونه سازی مسایل مربوط به آزادیخواهی مردم افغانستان و حصول استقلال سیاسی کشور تحت زعامت و قیادت اعلیحضرت امان الله خان نیز برای من، هم نو بود و هم تعجب آور.

ابتدا، گرداننده برنامه، به معرفی آقای " ستانی زی " پرداخت و به وی مرتب بلند علمی و سیاسی (با پیشینه تدریس در چند دانشگاه امریکایی) را قایل گردید. اما، آنچه را متعاقباً از زبان مهمان برنامه راجع به مسایل تاریخ معاصر کشور، بخصوص در ارتباط به تاریخ دهه دوم قرن بیستم افغانستان، بخصوص پیرامون اسارت ملی، مبارزات استقلال طلبانه ملت، جنگ استقلال علیه هند برتانوی و بالاخره حصول این ودیعه بزرگ انسانی تحت قیادت اعلیحضرت امان الله خان شنیدم، واقعاً بهت زده شده و آنگاه، درمورد شخصیت علمی، افکار و اندیشه سیاسی و صفای باطنش تردید کردم. زیرا آنچه اوگفت، کاملاً مغایر حقایق تاریخی افغانستان بود و هست.

تصور میکردم شاید تنها من از دیدن آقای " ستانی زی " و شنیدن اظهارات بی بنیادش تکان خورده باشم، و اما، وقتی نشریه های الکترونیک، بویژه، وبسایت " افغان - جرمن آنلاین " و " گفتمان دموکراسی " را مرور کردم، فهمیدم که تعداد زیادی از دانشمندان، سیاسیون و تاریخ نگاران افغانستان نیز در این مورد متعجب و متأثر شده اند.

نمیخواهم مقدمه گویی را بیش از این به درازا بکشانم و میروم مستقیماً بر سر نکات عمده سخنان آقای " ستانی زی " و سپس می پردازم به ارائه پاسخ در برابر هر یک از نکات مورد نظر:

ایشان گفتند که به کاربرد کلمه " استرداد استقلال " غلط است و " تجلیل از روز استقلال " هم مورد نه دارد و دلیلی که در این زمینه ارائه نمود، این بود که افغانستان قبل از آن هم آزاد بود، یعنی مستعمره نبود، پس ادعای حصول استقلال، حرف و ادعای واهی بیش نیست .

به گمان من، ایشان غالباً چنین برداشت کرده اند که هرگاه نیرو های استعماری در داخل جغرافیای افغانستان (مانند هندوستان سابق) حضور می داشتند، دران صورت میشد افغانستان را مستعمره بریتانیا نامید و الا، مفهوم مستعمره پیرامون افغانستان آن روزگار مصداق نمی یابد. اگر چنین باشد که گفتیم، آقای " ستانی زی " ، به معنی و مفهوم صرفاً کلاسیک مسأله پیچیده و به گوشه های دیگر مفاهیم

استعماری توجه نکرده است . مستعمره باساز تعریف کلاسیک آن، عبارت از " کسی یا قدرتی که به ناحیه یا سرزمینی دیگر غرض تصرف و آباد سازی رفته از منابع طبیعی و انسانیش بهره مند گردد" ، (همه میدانند که قدرتهای استعماری هیچگاه آرزوی آباد سازی و یا شگوفای سرزمین مستعمره را نداشته، بلکه از شیرۀ جان و روان باشندۀ های مستعمرات ، تغذیه نموده خود شان را آباد میسازند) ، و اما این نکته قابل فهم است که از سالها بدینسو، در کنار کلونالیسم یا استعمارکهن، نیوکلونالیسم یا استعمارنو نیز وجود داشته است . یعنی استعمارگران جهان باساز تجارب کافی که از حساسیت ها، قیام ها و مقاومت های پیگیرمستعمرات بدست آوردند، به این نتیجه رسیدند که با رویکار آوردن امیران و دستگاه های حکومتی مطیع و دست نشاندۀ (بدون حضورمستقیم درجغرافیای کشور مستعمره) ، بگونه بهتر و بی درد سر تر میتوانند به مستعمره سازی و نگهداری مستعمرات خویش درگوشه و کنارجهان ادامه دهند. پس، کلیه سیاسیون، تحلیلگران، مؤرخان، مبارزان، محققان و دانشمندان ما به این واقعیت تلخ اذعان دارند که انگلیسها، با آوردن امیرعبدالرحمن خان ازتاشکند به کابل و حصول تعهدات کتبی و لفظی از وی که عبارت از همان اطاعت محض از دستورات مقام های هند برتانوی در مورد سیاست خارجی ، پذیرش " عطیه " سالیانه در برابر خدمتگزاری به آنها، سرکوب آزادیخواهان واقعی، منزوی نگهداشتن کشورازجهان، اختیارداشتن انگلیسها در قطع و وصل سرحدات افغانستان ، تحویل دهی بخشهای وسیع از خاکهای کشور به هند برتانوی و بالاخره، خوار نگهداشتن ملت آزادیخواه افغانستان درتحت حاکمیت خشن و سرکوبگرانه دایمی (سیاسی - نظامی)، کشور ما را به مستعمرۀ خویش مبدل نموده دست و پای مردم ما را بستند. بهمین دلیل عمده بود که رژیم دست نشاندۀ و دستگاه دار و تازیانه امیر عبدالرحمن خان، در درازنای بیست سال، با قیام های اعتراضی و آزادی جویانه مردم افغانستان و لشکر کشی ها و سرکوب های خونین درسراسر مملکت سپری شد.

امیرحبیب الله خان نیز که فرزند همان خدمتگزاروفا دار انگلیس (عبدالرحمن خان) بود و با خوی و بوی خاص اطاعت گرانه از اربابان هند برتانوی به امارت رسیده بود، همان اسارت و انقیاد سیاسی دوران پدر را پذیرفت و مدت هجده سال تمام ، ملت شهیر افغانستان را هم ازجهان منزوی نگهداشت و هم ازنعمت آزادی و استقلال محروم نمود. یعنی باساز درک و تعریف ازاستعمارنو، افغانستان همچنان مستعمره باقی ماند.

اگرچه قول آقای " ستانی زی "، افغانستان دران زمان و قبل ازان آزاد بود، پس خیزشها، اعتراضها، مبارزات روشنفکرانه و مشروطه خواهی های جان سپارانه مردم ما به چه منظور صورت میگرفت؟ آیا سلول های زندان های مخوف دوران امارت پدر و پسر (امیرعبدالرحمن و امیرحبیب الله) مملو از شخصیت های آزادیخواه و ضد استعمارانگلیس نبود؟ آیا قلب جامعۀ افغانستان جداً برای رهایی از زیر یوغ استعمار انگلیس نمی تپید؟ و آیا هزاران انسان عدالتخواه ، استقلال طلب و ضد انگلیس توسط دستگاه خونریز امیربکام مرگ سپرده نشدند؟

این همه اعتراض ها و قربانی ها و نا راحتی ها در درون جامعه برای چه بود؟

آقای " ستانی زی " درجای دیگرگفتند که سردار نصرالله خان غرب دیده و طرفدار نهضت بود، امان الله خان شانس رسیدن به قدرت را نداشت ، مگر در برابر نصرالله خان کودتا صورت گرفت و

امان الله خان جنگ استقلال را بخاطر انحراف افکار عامه از مشکلات داخلی به مسایل خارجی، به راه انداخت و . . .

باید برای ایشان گفته شود که :

1- نصرالله خان تنها یکبار از طرف پدرش (امیر عبدالرحمن خان) با دستورات کتبی و شرایط بسیار محتاطانه و متملقانه به انگلستان نزد ملکه آن کشور فرستاده شد و پس.

2- نصرالله خان از سوی پدر ولیعهد نبود، بلکه تنها در امور مالی توظیف شده بود

3) نصرالله خان شخص سخت محافظه کار، طرفدار مدارا با استعمار انگلیس و بد بین به معارف و ترقی بود

4) نصرالله خان، بیشتر ارتباط با سران قبایل و شخصیت های سنتی و سلطنت طلب داشت و محبوبیت وی نیز در چنین یک حلقه خاص محدود میشد. چنانکه آقای " ستانی زی " خود، اعتراف میکند که او نمی خواست با انگلیس ها بجنگد تا معاش مستمری خودش و اعضای خانواده شاهی قطع نشود. روان شاد غبار در صفحه 720 " افغانستان در مسیر تاریخ - چاپ مطبعه کابل " مینویسد " نایب السلطنه سردار نصرالله خان به این هم { محدود ساختن چند باب مکتب در ببحوجه مشروطه خواهی } قانع نبود و در دربار عام به امیر پیشنهاد الغای مدارس موجوده کابل را کرد و گفت از معارف مشروطه میزاید و مشروطه نقطه مقابل تسلط شرعی سلطان است . "

شهزاده عنایت الله خان نیز با محافظه کاریهای آشکارش، به هیچوجه در میان مردم افغانستان محبوبیت نداشت.

واما، عین الدوله (امان الله خان)، با آنکه ولیعهد رسمی پدر نبود، بابر خورداری از تربیت خاص فکری، آموزشهای سیاسی و مردمی، تماسهای ممتد با شخصیت های روشنفکرو بخصوص مشروطه خواهان دربار، احساسات استقلال خواهی، دلسوزی ها و سخاوت ها برای مستمندان ، ضدیت با انقیاد خارجی و عشق به ترقی و پیشرفت، از قبل در دل های مردم افغانستان جا باز کرده بود. و شانس بزرگ دیگری که نصیبش شده بود، این بود که در موقع قتل پدرش که در لغمان صورت گرفت، وی به نیابت امیر بر تخت فرمانفرمایی در کابل تکیه زده بود، کلید خزینه ارگ را بر کف داشت و ارتش نیز در تحت امرش بود. پس برای رسیدن به تاج و تخت، نیازی به کودتای نظامی نداشت و باید اعلام پادشاهی میکرد که کرد. چنانکه نصرالله خان ، عنایت الله خان و دیگران بدون درنگ به کابل آمده به وی بیعت نمودند.

این سخن آقای " ستانی زی " برای اکثریت مردم ما قابل درک نیست وقتی میگوید " اعلان عجلانۀ جنگ با انگلیسها اشتباه بود " و توضیح لازم هم نمیدهد که اشتباه اینکار در کجا بود؟ چون از یکطرف جانب هند برتانوی هرگز حاضر نبود بدون جنگ دست از سر افغانستان بردارد و از سوی دیگر، حلقات روشنفکری ، گروه های مشروطه خواه و قاطبه مردم افغانستان آماده جنگ برای حصول آبروی سیاسی از دست رفته شان بودند. چنانکه وقتی اعلان جنگ از سوی دولت اعلیحضرت امان الله خان صورت گرفت، بلاوقفه به استقبال گرم و صمیمانه اکثریت مطلق مردم مامواچه گردید. باز، اگر امان الله خان دست به چنین اقدام عاجل نه می زد، بسیار محتمل بود جانب

انگلیسها لزوماً و با کمایی کردن وقت، دست به لشکر کشی به سوی افغانستان می زدند، زیرا چرخش اوضاع در افغانستان، به هیچصورت بروفق میل شان به جریان نیفتاده بود.

آقای " ستانی زی " اولاً هیچ " خیری " را در قبال حصول استقلال سیاسی کشور سراغ ندارد و میفرماید یگانه خیری که میشود آنرا " خیر " گفت، عبارت از اجازه دادن سفارت روس در افغانستان بود و بس.

در اینجا، انسان بیشتر از پیش مغشوش و متعجب میشود . زیرا اقدام به جنگ علیه انگلیسها، بلند کردن فریاد استقلال خواهی و به راه افتیدن آنهمه جنُب و جوش سراسری، تنها به منظور اجازه دادن سفارت روس در کابل نبود. بلکه خیراین رویداد به مراتب گسترده تر، حیاتی تر و حتا جهانی تر بود که شاید هموطن دانشمند ما هنوز قادر نشده باشد آنهمه خیر و منفعت ناشی از حصول استقلال سیاسی افغانستان در سال 1919 میلادی را بشناسد یا بپذیرد. آنچه کاملاً مبرهن است ، اینست که اعلیحضرت امان الله خان پس از حصول استقلال سیاسی کشور، دربخش سیاست خارجی خویش، نه تنها با شوروی ، بلکه با سایر کشورهای جهان رابطه وسیع تجاری و دیپلماتیک برقرار نمود. معلوم نیست چرا آقای " ستانی زی " میخواهد مغایر واقعیت های تاریخ سخن گوید؟

واما در مورد عقد قرار داد با هند برتانوی باید گفت که آری ، نخستین قرار داد پنج ماده یی صلح که فقط پس از جنگ استقلال خواهی میان افغانستان و مقام های هند برتانوی به امضا رسید، لغزش علی احمد خان لویناب بحیث رییس هیأت افغانی موجب شد که تنها صلح میان دو کشور برقرار گردد و اما، سایر خواسته های برحق جانب افغانستان برآورده نه شود. امضای این قرار داد و لغزش رییس هیأت افغانی مگر به هیچوجه اصل مسأله را که عبارت از اقدام به جنگ، خواست استقلال سیاسی و طرد استعماربود، منتفی نمیکند.

این هموطن ما (ستانی زی) در جای دیگر گفت که امان الله خان قبالة خاکهای افغانستان را برای انگلیسها داد، درحالیکه قبالة خاکهای افغانستان به هند برتانوی را نه اعلیحضرت امان الله خان، بلکه بلکه قبل از او، شاه شجاع الملک، یعقوب خان و امیر عبدالرحمن خان رسماً و آشکارا امضا نموده به جانب هند برتانوی سپرده بودند.

آقای " ستانی زی " البته میتواند بگوید که امروز افغانستان بااساس اصل تعریف کلاسیک، هم اشغال شده و هم مستعمره گردیده است ، زیرا از سیزده سال بدینسو، هم حکومت حامد کرزی یک حکومت دست نشانده و دست نگر است و هم نیرو های مسلح خارجی عملاً در خاک ما حضور دارند وبالای سرنوشت ملی ما امر و نهی میکنند. باقی می ماند تجلیل از روز حصول استقلال سیاسی افغانستان که آنهم به نظرایشان واهی میباشد.

باید گفت که تجلیل ویا یاد بود از احساسات ، اقدامات ، جانثارها و استقلال خواهی های مردم غیور ما که درسال 1919 میلادی علیه هند برتانوی صورت گرفت، درهرحالتی بجا و صواب است . این تجلیل ها و تکریم ها بخاطر اینست تا از یکطرف به جانبازی های برحق مردم ما ارج و ارزش گزاشته به اذهان و خاطر های نسل های آینده باقی بماند و از سوی دیگر موضوع استقلال خواهی

ساکنان این سرزمین در برابر قدرت های استعماری زمان برجسته ساخته شده با این وسیله، تلاش بعمل آید تا فرزندان صالح و صادق میهن، در صدد احیای ارزش های از دست رفته برآیند.

از آقای " ستانی زی " انتظار داریم با در نظر داشت موقعیت علمی و سیاسی خویش، به واقعیت های تاریخی سرزمین غمدیده افغانستان، انسان که بوده و واقع شده اند ، اعتراف فرمایند. (پایان)